بررســـی و تحلیـــل عوامـــل و زمینـــه‌هـــای ژئـــوپلیتیکی شکل‌گیری و گسترش طالبان در کشور افغانستان

افشین متقی [۱]، مصطفی رشیدی [۲]

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۷/۲
تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۹/۳۰

چکیده

حدود ۲۵۰ سال از تاریخ شکل‌گیری افغانستان به‌عنوان کشور مـی‌گـذرد؛ امـا سـاختار جغرافیـایی ایـن کشـور و محـیط ژئوپلیتیکی آن، همواره مانع از استقرار نظامی با حاکمیت پایدار شده است. از همان ابتدا، در طرفـی عوامـل خـارجی و در طرف دیگر عوامل داخلی، دولت‌ها، جریان‌ها و افرادی که در فکر توسعه، ملت‌سازی، انسجام و شکل‌گیری دولت‌ملـت در افغانستان بوده‌اند را دچار مشکل کرده و در بسیاری مواقع، سبب نـابودی و اضـمحلال آن‌هـا شـده اسـت. دربرابـر ایـن ناکامی‌ها، قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی و توسعه‌نیافتگی و شکاف اجتماعی‌سیاسی به‌موضوع اصلی در افغانسـتان تبـدیل شـده است. شاید بتوان گفت آنچه امروزه افغانستان را در منطقه و جهان معرفی می‌کنـد، مسـئلهٔ بـه‌اصـطلاح «اسـلام‌گرایـی افراطی» یا «بنیادگرایی دینی» یا «اسلامِ طالبانی» است. این نوع اندیشه، ریشه در همین جغرافیای خـاص افغانسـتان و سیاست‌های متأثر از آن دارد؛ ازاین‌رو سعی داریم در این پژوهش، زمینه‌های ژئوپلیتیکی شکل‌گیـری و گسـترش طالبـان در کشور افغانستان را موردبررسی و تحلیل قرار دهیم. برای رسیدن به این هدف نیازمند یافتن پاسخی برای این پرسـش اساسی هستیم که کدام عوامل ژئوپلیتیکی و چگونه زمینه‌های شـکل‌گیـری و گسـترش طالبـان در کشـور افغانسـتان را فراهم می‌کند؟ این مقاله به‌شیوه‌ای توصیفی‌تحلیلی نگاشته شده است.

واژگان کلیدی

افغانستان، دیوبندی، زمینه‌های ژئوپلیتیکی، سلفی، طالبان.

۱ . نویسندهٔ مسئول. استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه خوارزمی تهران. رایانامه: afshin-mottaghi@yahoo.com
۲ . دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران.

مقـدمه:

از سال ۱۹۹۴ میلادی مصادف با ۱۳۷۳ شمسی، گروهی تحت‌عنوان طالبان، با اعلام هدف خود مبنی‌بـر «ایجـاد امنیت»، در افغانستان اقدام به تأسیس سازمانی سیاسـی، نظامی، امنیتی و عقیدتی کردنـد. ایـن جریـان تـا سـال ۱۹۹۸، تقریباً ۹۰درصد خاک افغانستان را اشـغال کـرد و دست به تغییرات اساسی درزمینه‌های مختلـف بـه‌ویـژه درزمینهٔ مذهبی و اجتماعی زد. طولی نکشید که در سال ۲۰۰۱، در کنار شبکهٔ تروریستی جهانی القاعده، به‌عنوان بزرگ‌ترین شبکهٔ تروریسـتی خاورمیانـه و حتـی جهـان شناخته شد. این جریان، از بدو پیدایش تاکنون و به‌رغـم مبـارزات ملـی و بـین‌المللـی در افغانسـتان، همچنـان پابرجـای مانـده و بـه اقـدامات خـود ادامـه مـی‌دهـد؛ بـه‌نحـوی‌کـه مقامـات افغانسـتان و پاکسـتان و برخـی کشورهای غربی ناگزیر از ارائهٔ پیشنهاد مـذاکره بـا ایـن گروه شدند. تفکرات و جهـان‌بینـی ایـن جریـان از یـک طرف در اندیشـه‌هـای سـلفی و وهـابی در عربسـتان و ازطرف‌دیگر در اندیشه‌های دیوبندی در هند و پاکسـتان ریشه دارد؛ اما این جریان در افراط‌گرایی از ایـن دو نـوع اندیشه نیز فراتـر رفتـه اسـت و نـوعی از اسـلام‌گرایـیِ به‌شدت سنتی و افراطی و مبتنی‌بر محـدودهٔ جغرافیـایی انتشار خود را تکوین بخشیده است. آنچه برای ما اهمیت دارد، این است که طالبان و زیرشاخه‌های آن، چگونه در بستر سـرزمینی و اجتمـاعی و سیاسـی افغانسـتان رشـد کـرده‌انـد و گسـترش یافتنـد و هـیچ جریـان و دولتـی نتوانست آن‌ها را متوقف کند و به‌رغم حضـور نیروهـای سازمان ملل و غرب در افغانستان، این جریـان همچنـان درحال بازسازی و گسـترش سـرزمینی و جمعیتـی خـود هستند. ازاین‌رو، در این مقاله سعی داریم نقـش عوامـل ژئوپلیتیکی را در زمینه‌سازی برای رشد و گسـترش ایـن جریان موردبررسی و تحلیل قرار دهیم. دراین‌راستا، ایـن پرسش مطرح است که کدام عوامل ژئوپلیتیکی و چگونه زمینه‌هـای شـکل‌گیـری و گسـترش طالبـان در کشـور افغانستان را فـراهم مـی‌کننـد؟ ایـن مقالـه بـه‌شـیوه‌ای توصیفی‌تحلیلی نگاشته شده است.

۲. اسـلام‌گرایـی افراطـی و حـوزهٔ انتشـار جغرافیایی آن

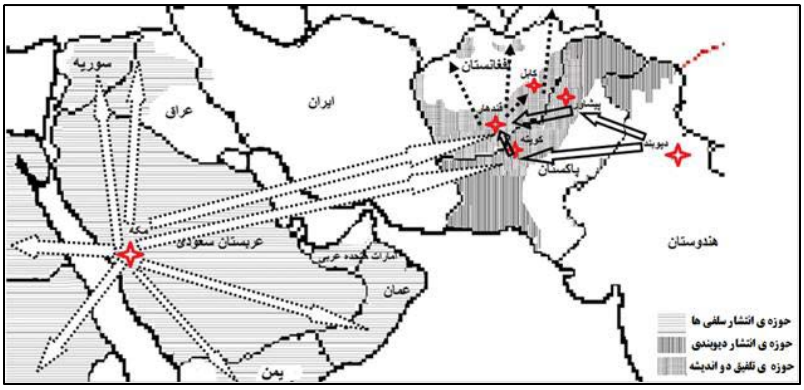
اسلام‌گرایی افراطی عموماً شـامل جریانـاتی اسـت کـه معمولاً از دید علمای پیشین و بسیاری از علمـا و مـردم مسلمان کنونی، جریاناتی افراطی با خوانشی انحرافـی از دیـن هسـتند. ایـن نـوع اسـلام‌گرایـی معمـولاً براینـد جغرافیای فرهنگی مکان‌هایی است که در آن رشد و نمو کرده است. امروزه، ما شاهد جریان و شبکه‌هایی از ایـن نوع اسلام‌گرایی هستیم که در اکثر نقاط جهـانِ اسـلام ریشه دوانده‌اند. اکثر این گروه‌ها، اقدام به درگیـری‌هـای نظامی و اقدامات تروریستی مـی‌کننـد کـه بـزرگ‌تـرین تهدیدات آن‌ها متوجه کشورها و جوامع اسـلامی اسـت. درراستای این موضـوع و بـرای پیشـبرد رونـد پـژوهش حاضر، ما در اینجا به دو جریان کلی اشاره می‌کنـیم کـه امروزه چنان درهم‌آمیخته شـده‌انـد کـه تشـخیص مبـدأ آن‌ها دشوار به‌نظر می‌رسد. این جریانـات، یکـی شـامل سلفی‌گری وهابی و دیگری اسلام‌گرایی دیوبندی اسـت. سلفی‌ها مسلمانان متعصب و تندروی هستند که پـس از رحلت پیامبر(ص) و در زمان حکومـت خلفـای راشـدین رشد کردند و از همان زمان دارای ایـدئولوژی و نگـاهی سلبی به غیرمسـلمانان و حتـی دیگـر مـذاهب اسـلامی بودند. این فرقه از مذهب حنبلی تسنن ریشه گرفته‌انـد و در دوران‌های بعد با ظهور وهابیت و تشکیل شبکه‌هـای مبارز و تروریستی در جهان اسلام هرچه بیشتر به‌سـمت تندروی و انحراف حرکت کردند. ریشهٔ این جنبش‌هـا در عربستان سعودی و میدان پخش آن‌ها در سراسر جهـان تسنن است. حمایت‌هـای مـالی آل‌سـعود و مفتـی‌هـای عربستانی، ضـامن بقـای ایـن گـروه‌هـا هسـتند. ازنظـر ایـدئولوژیک نیـز از وهابیـت و اندیشـه‌هـای تنـدرو یـا انحرافی مشابه تغذیه می‌شوند (متقی و رشیدی، ۱۳۹۲). جنبش سلفی به این معنـا، قـدمتی هزارسـاله دارد و بـه زمان احمدبن‌حنبل، پیشوای مذهب حنبلی، بازمی‌گـردد. دست‌آویز آنان حدیثی از پیامبر(ص) است که طبـق آن،

تداوم اسلام حقیقی را تنها تا دو نسل پس از پیامبر می‌دانند و معتقدند که پس از آن اسلام تحریف شده است. لذا، آنان خود را پیروان «سلف صالح» می‌دانند که نمایندهٔ اسلام حقیقی است. سلفی‌های به طیف‌های مختلفی تقسیم می‌شوند که منتهی به شبکه‌های گستردهٔ تروریستی در جهان اسلام شده‌اند. سلفی‌ها و وهابیت، شیعیان و غربی‌ها را صفویان و صلیبیان می‌دانند (حیدری، ۱۳۸۸: ۸۷). این جریان ریشه‌ای تاریخی در تفاسیر افراطی از اسلام دارد و امروزه، مهم‌ترین بروز عینی آن شبکهٔ تروریستی جهانی القاعده است.

در کنار سلفی‌گری در جهان عرب، در جهان غیرعرب و به‌ویژه در حوزهٔ هندایرانی نیز جریانی تندرو، با قرائتی مشابه سلفی‌ها و وهابیت از اسلام، سربرآورد. این جریان در بین مسلمانان حنفی ریشه دارد. این نهضت یا جریان فکری که از روستایی به نام دیوبند در شمال هندوستان آغاز شد، طی گذشت یک دورهٔ زمانی به پاکستان و افغانستان و آسیای مرکزی نفوذ کرد و حوزهٔ جغرافیایی گسترده‌ای را دربرگرفت. ریشهٔ این شکل‌گیری در این است که به‌دنبال سیطرهٔ کامل انگلستان بر شبه قارهٔ هند و ترویج زبان انگلیسی و فرهنگ اروپایی، مسلمانان شیعه و سنیِ هند و پاکستان که باورهای خویش را درمعرض تهدید و استحالهٔ غربی‌ها می‌دیدند، به تأسیس و ترویج مدارس علمیهٔ مذهبی پرداختند. مسلمانان حنفی نیز یک مدرسهٔ دینی را در روستای دیوبند هندوستان به‌وجود آوردند و با گسترش روزافزون آن، به فرقهٔ دیوبندی معروف شدند. این مدرسه در عالم مسلمانان تأثیرات بسیار عمیقی برجای گذاشت و ازآنجاکه تدریس هرگونه علوم جدید که وابسته‌به قدرت استعماری تلقی می‌شد، ممنوع اعلام شد، طلاب و علمای مکتب «دیوبندی» با دیدگاهی حزبی و بسته تربیت شدند و بازگشت به اصل اسلام آن‌طورکه آن‌ها برداشت می‌کردند، در اولویت آموزش قرار گرفت. علمای دیوبندی، بعدها در استقلال شبه‌قارهٔ هند و تأسیس پاکستان نقش مؤثری پیدا کردند. اتفاق مهمی که باعث شد دیدگاه مکتب دیوبندی در شرایط کنونی تقویت شود، تحولات افغانستان و اشغال این کشور به‌وسیلهٔ ارتش سرخ اتحاد شوروی سابق بود. امر جهاد موردتوجه قرار گرفت و مکتب دیوبندی که در اساس بر تفکر ضدانگلیسی و غربی متکی بود، اولویت خود را جهاد در افغانستان قرار داد. مدارس مذهبی پاکستان تحت حمایت دولت این کشور قرار گرفتند و در تقسیم بین‌المللی کار در جهاد افغانستان، حمایت مالی مدارس مذهبی به کشورهای ثروتمند عرب حوزهٔ خلیج فارس و در رأس آن‌ها، عربستان سعودی و امارات متحد/ عرب واگذار شد. حمایت تسلیحاتی را آمریکا و انگلیس برعهده گرفتند و پاکستان هماهنگ‌کنندهٔ کمک‌ها به جهاد درنظر گرفته شد. درست در همین زمان بود که مکتب دیوبندی با مکتب سلفی پیوند خوردند.

دیدگاه سلفی‌گری و وهابیت عربی و دیوبندی هندی، هم به‌لحاظ اندیشه و هم به‌لحاظ گسترش عینی در پاکستان و سپس افغانستان درهم آمیخته شدند و به‌دلیل شباهت‌های اندیشه‌ای و اقتضاعات سیاسی، به جریانی تقریباً تلفیقی و تاحدودی منسجم تبدیل شدند. براثر این امتزاج اندیشه‌ای‌سیاسی جریانات عمل‌گرای افراطی بیرون آمدند که نمونهٔ بارز آن در حوزهٔ پاکستان و افغانستان، طالبان است که بیشتر حوزهٔ عملیاتی آن در افغانستان قرار دارد.

نقشهٔ ۱. حوزهٔ انتشار جغرافیایی اسلام‌گرایی افراطی



(منبع: رشیدی، ۱۳۹۱)

رهبری به رهبر یا شورای مرکزی یا شورای کویته در شهر کویته به ریاست ملامحمد عمر برمی‌گردد (والدمن،[1] ۲۰۱۲: ۳۴). در سال ۲۰۰۶، طالبان یک ملاک و مانیفست رفتاری برای برای جنگجویان خود منتشر کرده است که در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ به‌روز شده است. این الگونامه شامل مقالاتی دربارهٔ ساختار، سازمان سلسله‌مراتبی و مسئولیت در درون طالبان است. در این مقالات، نهادهای بعدی و سطوح قدرت را می‌توان دید (مونیر،[2] ۲۰۱۱: ۸۴) که در جدول زیر به آن‌ها اشاره شده است.

جدول ۱. نهادها و سطوح قدرت در طالبان

شورا/کمیسیون/واحد	رهبر/موقعیت
رهبری	امیرالمومنین ملامحمد عمر
کمیسیون نظامی، مسئول برای یک استان یا چندین استان کمیسیون آموزش کمیسیون برای کنترل و تنظیم سازمان‌ها و شرکت‌ها	مدیر سازمان‌دهی مسئول هماهنگی، سازمان‌دهی و مدیریت در یک استان (ولایت)
کمیسیون ولایتی حداقل شامل پنج عضو	رئیس ولایتی رهبر یا فرماندار
کمیسیون منطقه‌ای	رئیس منطقه‌ای رهبر یا فرماندار
---	معاون منطقه‌ای امور عمومی/ غیرنظامی
تیم یا جوخهٔ نظامی	رهبر جوخهٔ نظامی
---	مجاهد

منبع: EASO، ۲۰۱۲: ۱۹.

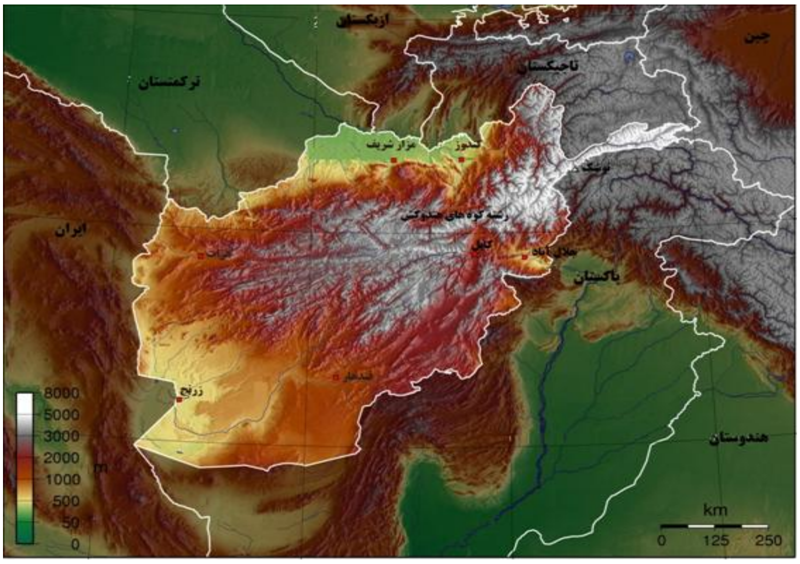
1. Waldman
2. Munir

همان‌طورکه در ادامه خواهیم گفت، طالبان نظامی مبتنی‌بر ساختار جغرافیای فرهنگی کشور افغانستان و مناطق هم‌جوار افغانستان در کشور پاکستان است که با استفاده از تمامی پتانسیل‌های قومی و قبیله‌ای و ساختار عشیرتی مردم افغانستان در عمق جامعهٔ افغانی رسوخ کرده است و امروزه، به مسئله‌ای پیچیده در خاورمیانه و جهان اسلام تبدیل شده است. در ادامه، به زمینه‌های ژئوپلیتیکی پیدایش و رشد جریان طالبان در کشور افغانستان خواهیم پرداخت.

۳. شکاف‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیک شکنندهٔ افغانستان

با نگاهی به نقشهٔ طبیعی و نقشهٔ پراکنش جمعیت در افغانستان، می‌توان به شکاف‌های طبیعی و انسانی در ساختار جغرافیایی این کشور پی برد. رشته‌کوه‌های هندوکش همانند سدی عظیم این کشور را به سه حوزهٔ اصلی و چندین حوزهٔ کوچک تبدیل کرده است. حوزهٔ پشتون زبان در شرق و جنوب این کوهستان، به‌طرف حوزهٔ پشتون زبان پاکستان کشیده شده است. حوزهٔ فارسی زبان (تاجیک و هزاره‌ها و وابستگان)، در مرکز و شمال و شمال شرق به‌سمت تاجیکستان فارس زبان و در غرب به‌سمت ایران فارسی زبان امتداد یافته است. حوزهٔ ترک زبان و ترکمن و ازبک نیز در قسمت شمال و شمال غرب در همسایگی ازبکستان و ترکمنستان ترک زبان قرار گرفته‌اند. دراین‌بین، به‌دلیل پراکندگی زبان فارسی در مرکز و نقاط مختلف کشور، سابقهٔ طولانی فارسی و جمعیت درخور توجه فارسی زبان، این زبان به‌عنوان زبان رسمی این کشور شناخته شده است. در کنار این زبان، زبان پشتون نیز به‌دلیل اکثریت و پراکندگی پس از فارسی به‌عنوان زبان رسمی دیگر افغانستان است.

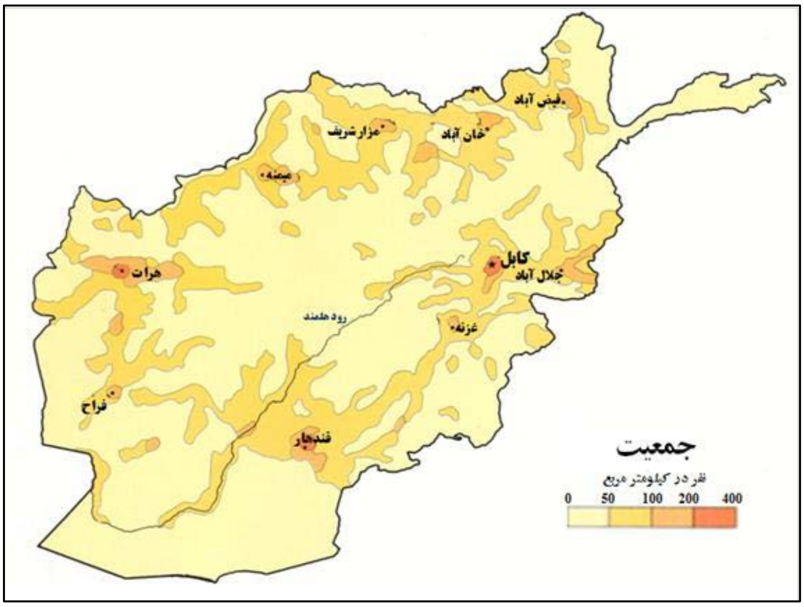
نقشهٔ ۲. شکاف ژئومورفولوژیک کشور افغانستان به‌واسطهٔ رشته‌کوه‌های هندوکش



Maps of World.Com، Adapted by Authors:منبع

در زیر، نقشهٔ جمعیتی افغانستان را مشاهده می‌کنیم که به‌صورت مشخصی از شکل ژئومورفولوژیک سرزمین این کشور تبعیت می‌کند.

نقشهٔ ۳. شکاف جمعیتی افغانستان تحت‌تأثیر رشته‌کوه‌های هندوکش



منبع:Maps of World.Com، Adapted by Authors

محیط مجزا و مرزبندی‌شده، ساکنان خود را با روحیات و باورها و خصلت‌های محیطی ویژه‌ای پرورش و سازگاری داده است که این ویژگی‌ها عمدتاً صورت و سیرت متفاوتی از همدیگر پیدا می‌کند. ساکنان هر محیط، تحت‌تأثیر فشارها و خصوصیات و آموخته‌های محیطی، رفتارها و باورهایی را کسب کرده‌اند که متأثر از شرایط اکولوژیک همان محیط است. تأثیرات متفاوتی که محیط‌های مجزا در شخصیت روحی و رفتار و تربیت اجتماعی، ذهنی ساکنان خود القا و ایجاد کرده، نوعی تفاوت و گاه تعارضی را در شیوه و کیفیت زندگی اجتماعی و آداب قبیله‌ای، هنجارها و تجربیات و ارزش‌های عشیره‌ای به‌وجود آورده است که در موارد زیر تجلی پیدا کرده است:

بیگانگی روحی و عاطفی و تفاوت فرهنگی و رفتاری ساکنان محیط‌های مختلف با یکدیگر مثل قندهار با بامیان و هرات و پکتیا و بدخشان و فاریاب، روحیهٔ درون‌گرایی قومی‌محیطی میان ساکنان مناطق مجزا را تشدید کرده است؛ احساس ناامنی متقابل ازجانب ساکنان محیط‌های پیرامون؛ گسترش و بی‌اعتمادی پایدار درنتیجهٔ عدم‌تشابه خصلت‌های محیطی و فقدان تعامل بین قومی؛ واکنش درمقابل هنجارها و نمادها و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی قبایل دیگر (فرجی‌راد وهمکاران، ۱۳۹۰: ۱۲۲).

این ویژگی‌های محیطی و به‌تبع‌آن، پراکنش جمعیتی و قومی و قبیله‌ای، سبب انزوای مردم افغانستان و جدایی طولانی‌مدت بین آن‌ها شده است. براثر عدم‌تعامل این اقوام و قبایل با یکدیگر و در عوض تعامل برون‌مرزی آن‌ها با ادامهٔ زبانی و فرهنگی خود در کشورهای دیگر، مانع از شکل‌گیری یک کل به‌هم‌پیوسته و یکپارچه به نام ملت شده است. می‌توان براساس این واقعیت گفت که افغانستان محیطی غیرمتجانس جغرافیایی است که صرفاً با مرزهای سیاسی در مجموعه‌ای تصنعی گرد آمده است. این ویژگی کشور افغانستان سبب بروز مسائلی می‌شود که در بالا بدان اشاره شد. طبیعت محصور و کوهستانی و زندگی روستایی، به‌طور طبیعی روح خشونت، معارضه، عدم‌خویشتن‌داری، عدم‌انعطاف و کینه‌جویی را میان مردمان و اقوام افغانستان موجب شده است. توانمندی ناسازگاری مانند آتشفشانی خاموش، ولی فعال، همواره در مقابل افراد و اقوام کشور وجود داشته و بهانه‌ای نیاز

داشته تا به‌گونه‌ای گسترده مشتعل شود (واعظی، ۱۳۸۱: ۷۱). این عامل از سلسله عوامل ژئوپلیتیکی در ظهور رشد جریان‌های افراطی در پهنهٔ جغرافیایی افغانستان است. طالبان نماد اصلی افراط‌گرایی در افغانستان با تکیه بر جغرافیای فرهنگی ویژه و ازهم‌گسستهٔ کشور افغانستان شروع به رشد و گسترش کرد.

یکی از این گسل‌ها، شکاف بین شهر و روستاست. طالبان همواره سعی کرده تا در مناطق دوردست و منزوی روستایی اقدام به جذب نیرو کند و سپس وارد شهرها شده و به تصرف مناطق در دسترس بپردازد. دراین‌راستا، گیوستوزی[1] و ابراهیمی بیان می‌کنند که شورشیان در مراحل اولیهٔ نفوذ خود، دور از مناطق به‌راحتی در دسترس مستقر می‌شوند؛ ولی در ادامه استراتژی خود را تغییر می‌دهند. آن‌ها زمانی که ازنظر قدرت رشد کرده‌اند و بر مناطق کنترل پیدا کردند، در نواحی قابل‌دسترس ظاهر می‌شوند. تقسیم بین شهرهای بزرگ و دور یا نواحی روستایی سبب قطبی‌شدن جمعیت می‌شود. رشد اقتصادی و کنترل دولت و تغییر ارزش‌های اجتماعی نسبتاً سبب مکان‌گزینی در شهر برخلاف نواحی روستایی محافظه‌کار می‌شود. این مکان‌گزینی پایگاهی برای جذب نیرو توسط طالبان در خارج از شهرها فراهم می‌کند. در طول تاریخ افغانستان، این شکاف شهری و روستایی از عناصر اثرگذار بر سیاست بوده است. مازاد معاش و کسب درآمد و دسترسی به محصولات خارجی و لوکس که فقط در شهرها یافت می‌شد، موجب شد تا ساکنان شهری به‌دنبال سلطه بر جمعیت روستایی باشند، روستانشینان نیز درصدد مقابله با این سلطه بودند (EASO، ۲۰۱۲: ۳۴).

روستاها در افغانستان به‌صورت منزوی و جزیره‌ای حالتی از خودمختاری دارند. این روستاها توسط افراد روستا اداره می‌شوند و امور اداری، سیاسی، مذهبی و امنیتی به‌صورت خودمختار توسط برخی افراد روستا سامان‌دهی می‌شوند. این امر سبب سهولت کار طالبان برای تسخیر این روستاها می‌شود.

رشته‌کوه‌های بلند هندوکش با دره‌های متعدد، از دیرباز عامل پیدایی خرده‌فرهنگ‌های کوچک‌تری نیز در افغانستان شده است. این امر سبب انزوای گروه‌های جمعیتی از یکدیگر می‌شود. دیوید کیلکولن[2] انزوای طبیعی گروه‌هایی از جمعیت را به‌عنوان عنصری برای هموارشدن احتمال نفوذ جنبش‌های افراطی می‌بینند. نمونه‌هایی از آن دره‌های وتاپور[3] و کورنگال[4] در ولایت کُنار[5] است. دورافتادگی مناطق کوهستانی از یکدیگر منجر به نبود ساختار دولتی شده است. روابط قدرت سنتی بین دولت (ملک) و قبیله (خان و جرگه) و مذهب (ملا و علما) براثر سال‌ها جنگ و درگیری ازبین رفته است. طالبان با استفاده از این وضعیت، به راه‌اندازی دولت سایه و استقرار نهادهای مذهبی و تحت‌فشار قراردادن ساختارهای قبیله‌ای استفاده می‌کند (کیلکولن،[6] ۲۰۰۹: ۲۳۸).

یکی از عوامل دیگر در شکاف جغرافیایی افغانستان که زمینه‌ساز ظهور و رشد طالبان بوده، نظام قبیله‌ای و تعدد قبایل در این کشور است. نظام قبیله‌ای در افغانستان، نظام بسته و خودمحور است. خصوصیت این نظام، فرافکنی و درون‌گرایی است که پرده‌ای از بی‌اعتمادی را نسبت‌به محیط بیرونی، در ذهن و بینش جامعه اشاعه می‌دهد. پیوستگی غریزی افراد هر قبیله و روابط درونی محیط زیستی مشترک، نوعی سلسله‌مراتب و قشربندی‌های ثابت اجتماعی در داخل سازمان قبیله‌ای ایجاد کرده که عملاً ارتباط آموزه‌ها را مابین پیروان و بستگان قبایل بسته است (فرجی‌راد و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۲۱). زندگی روستایی با فرهنگ، آداب، هنجارها، باورها و سنت‌های قبیله‌ای که در هر قبیله‌ای متفاوت است، مقاومت سرسختانه‌ای را دربرابر فراورده‌های مدرن بروز

1. Giustozzi

2. David Kilcullen
3. Watapur
4. Korengal
5. Kunar
6. Kilcullen

می‌دهد. علاوه‌براین، تفاوت آیین‌ها و نمادهای قومی در کنش‌های اجتماعی، به‌دلیل برنتابیدن عناصر نامشابه یکدیگر به چالش در می‌افتند. بنابراین فرهنگ قبیله‌ای، ازیک‌سو با نشانه‌های زندگی مدرن در تقابل است و ازسوی‌دیگر، با ممیزه‌های فرهنگ میان قومی در تعارض. فرایند عینی این روند، قایم‌شدن بحران ذهنی و بروز رفتارهای ناهنجار در تعادل ملی بوده است. فقدان شناخت و فهم و علاقهٔ همگانی و متقابل، درجهت بازیابی مشترکات و عدم‌توافق بر تعریف منافع ملی، امکان و اعتبار ملت‌سازی و تلفیق هویت‌های قومی به «هویت ملی» را کم‌رنگ ساخته است.

طالبان بر خویشاوندی و ارتباطات قبیله‌ای برای استخدام تکیه می‌کند (بارچگروینک،[1] ۲۰۱۰: ۴۵). منبعی محلی در شمال شرقی افغانستان بیان کرد که رهبری طالبان از نفوذ افراد قدرتمند یا بزرگان قبیله‌ای که در پاکستان زندگی کرده‌اند؛ ولی ریشه در بغلان دارند، استفاده می‌کند. رهبران طالبان این افراد را برای ارتباط با خویشاوندان قبیلهٔ خود به بغلان می‌فرستد تا از آن‌ها بخواهند از طالبان حمایت کنند (Telephone Interview، ۲۰۱۲). شبکهٔ حقانی در جنوب شرق افغانستان مثالی از یک گروه شورشی است که به‌شدت براساس خویشاوندی قبیله‌ای است. در قبیلهٔ زادران[2] در قوم مزی[3] منبع اصلی برای به‌کارگیری مبارزان، هستهٔ مرکزی براساس قبیله و خویشاوندی است (روتیگ و تری‌وس،[4] ۲۰۰۹: ۶۷). رهبران این قبیله اغلب ملزم به رعایت سهمیهٔ به‌کارگیری مبارزان براساس سهم خانواده‌ها هستند. در خارج از منطقهٔ زادران، به‌کارگیری نیروها ازطریق پرداخت حقوق است (درسلر،[5] ۲۰۱۰: ۶۸). وفاداری قبیله‌ای ممکن است افراد را به همکاری به‌عنوان مبارز مجبور کند.

درکل، شکاف سرزمینی کشور افغانستان، سبب عدم‌تعامل بین گروه‌های مختلف قومی‌قبیله‌ای و شهر و روستا و... شده است. این شکاف‌ها به‌همراه موقعیت حساس ژئوپلیتیکی افغانستان در سرحدات بین قدرت‌هایی مانند ایران و هند، انگلیس و روسیه، ایالات‌متحده و شوروی در گذشته و موقعیت گذرگاهی آن در جهان کنونی، سبب ایجاد ژئوپلیتیکی شکننده برای افغانستان شده است؛ زیرا این موقعیت ژئوپلیتیکی قابل‌توجه افغانستان در جمع با جغرافیای طبیعی‌انسانی ازهم‌گسستهٔ آن سبب ایجاد محیطی شکننده برای شهروندان افغانی و همسایگان آن‌ها شده است.

این ژئوپلیتیک شکننده، زمانی بستر را برای ظهور و گسترش طالبان فراهم آورد که کشورهای غربی مانند ایالات‌متحده به‌همراه عربستان سعودی که مرکز وهابیت بود و امارات، درجهت اجراکردن سیاست سد نفوذ آمریکا و به بهانهٔ جهاد با کفر، شروع به ارسال طلبه‌هایی به افغانستان کردند. محیط جغرافیایی افغانستان نیز زمینهٔ تقویت این طلبه‌ها و شکل‌گیری جریان طالبان را مهیا کرد. در روند فروپاشی شوروی، دخالت نظامی در افغانستان عاملی تسریع‌کننده بود. پس از آن هم، ازنظر سیاسی، آسیای مرکزی و دریای خزر به‌عنوان مناطق جدید حیاتی برای منافع استراتژیک غرب تعریف شد. راهیابی آسیای مرکزی به آب‌های آزاد و انتقال نفت و گاز آن به بازارهای مصرف (رشید، ۱۳۸۰: ۲۶۰)، پیش‌زمینه‌های اقتصادی ظهور طالبان را فراهم آورد. پاکستان در زدوبندی سیاسی و اقتصادی و نظامی و با استفاده از بستر بحرانی در افغانستان، به کمک سرویس‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس (رجا، ۱۳۸۶: ۵) و کمک مالی عربستان، جنبش وابستهٔ طالبان را با هدف ایجاد امنیت مسیر تجارتش با آسیای مرکزی و خاتمه‌دادن به مسئلهٔ سیاسی پشتونستان به‌وجود آورد.

گروه طالبان با ترکیبی از نیروهای مختلف که یا در پاکستان آموزش دیده بودند یا عضو رژیم سابق کمونیستی بودند و بعداً جذب طالبان شدند یا اعضای جریان‌های دیگری بودند که با تمایل یا تطمیع جذب

1. Borchgrevink
2. Zadran
3. Mezi qawm
4. Ruttig & Trives
5. Dressler

شدند، در سایهٔ حمایت مستقیم پاکستان و پشتیبانی مالی و سیاسی عربستان، امارات‌متحدهٔ عربی و ایالات‌متحدهٔ آمریکا در سپتامبر ۱۹۹۴ با عنوان «مبارزه برای امنیت» به افغانستان حمله‌ور شدند و در همان سال، بزرگ‌ترین شهر در جنوب افغانستان یعنی قندهار را که پشتون‌نشین است، تصرف کردند. در دسامبر ۱۹۹۵، با اشغال استان غیرپشتون‌نشین هرات، خود را به مرزهای ایران نزدیک کردند و در سال ۱۹۹۶ موفق شدند کابل را تسخیر کنند. طالبان رفته‌رفته تا سال ۱۹۹۸ بر حدود ۹۰درصد خاک افغانستان مسلط شد (نصری مشگینی، ۱۳۷۷: ۱۸).

۴. پراکنش جغرافیایی مذهب

پشتون‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها عمده‌ترین گروه‌های قومی‌ای هستند که پیرو اهل سنت‌اند. هزاره‌ها و قزلباش‌ها عمده‌ترین پیروان مذهب شیعه شناخته شده‌اند (فرجی‌راد و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۲۴). تا قبل از تهاجم اتحاد جماهیر شوروی، مردم افغانستان کمتر به الگوهای حکومتی اسلامی گرایش داشتند و به‌صورت قبیله‌ای و سنتی زندگی می‌کردند. استفاده از روش‌های قبیله‌ای برای مقابلهٔ اسلامی با رقبا هنوز هم ممکن است سبب ایجاد فجایع بزرگی در مناطق جداگانه در افغانستان شود. درمجموع، رعایت دقیق اسلام در سراسر افغانستان از جنگ با اتحاد جماهیر شوروی رشد کرده است. مذهب در افغانستان احتمالاً به این دلیل بوده که این کشور در مرز شرقی جهان اسلام قرار داشته و عنصری بارز برای ایجاد یک هویت محسوب شده و تبلور آن در زندگی مردم بیشتر از هر عامل دیگری نمایان است. این عامل وقتی که با تفرق قومی هم‌پوشی پیدا می‌کند، یعنی هر قوم مذهب خاص نیز داشته باشد، نتیجهٔ آن تشدید اختلافات قومی می‌شود که تنها در مزارشریف در زمان ورود طالبان منجر به قتل شش‌هزار نفر و مفقودشدن پانزده‌هزار نفر می‌شود (هایمن، ۱۳۷۷: ۱۷). پایبندی احساسی به مذهب و درآمیختگی با سنت‌های قبیله‌ای، روح جمعی قبایل را در افغانستان حیات و رونق بخشیده است. فروافتادگی در سنت‌ها و دل‌بستگی به مذهب، ظرفیت ذهنی قبایل را درجهت گشایش عقلانیت و توانایی خرد جمعی محدود کرده و به ظهور و شیوع «عصبیت» در ضمیر ناخودآگاه جمعی میدان داده است. دو مذهب بزرگ تسنن و تشیع که با ریز فرقه‌های خود ۹۸درصد از مردم افغانستان را پوشش داده‌اند، نوعی «مرز»های الزام‌آور و جداکننده میان پیروان این دو مذهب ترسیم کرده‌اند.

حافظهٔ تاریخی جامعهٔ افغانستان، تعارضات فردی و جمعی متواتری را به‌خاطر تعلقات و تمایلات مذهبی به‌یاد دارد. این تعارضات گاه به رویارویی‌های خونینی منجر شده است. در گسترش این روند، منافع و اهداف سیاسی تأثیر فوق‌العاده‌ای داشته است؛ اما زمینه‌ها و انگیزه‌های تقویت‌شدهٔ ذهنی جامعهٔ شدیداً مذهبی، به‌طور گسترده فرصت رویارویی‌های مهارنشده را میان پیروان مذاهب رقیب فراهم کرده است. برای مثال، اعلام این شعار که «زنان و شیعیان حق شرکت در انتخابات آیندهٔ افغانستان را ندارند»، ازجانب مولوی محمدیونس خالص (از رهبران سیاسی و مذهبی) و در ادامهٔ آن، مشارکت‌ندادن گروه‌های شیعه در ترکیب دولت موقتی که ازطرف گروه‌های جهادی موسوم به «هفت‌گانه» در ژوئن ۱۹۸۸ در پیشاور تشکیل شد، با همین فرضیه درخور مطالعه است (فرجی‌راد و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۲۴).

جنبش طالبان تحت‌تأثیر زمینه‌ای از افکار صوفیانه شاه‌ولی‌الله، در مدارس جمعیت علمای اسلام در پاکستان پرورش یافت. این مدارس سنتی در اردوگاه‌های مهاجران افغانی در پاکستان فعال بودند. مطابق با بررسی تاریخی و جغرافیایی پژوهشگران در چگونگی رشد جنبش طالبان، افکار آن‌ها باید تحت‌تأثیر بنیادگرایی موجود در پاکستان و جوّ صوفیانهٔ جنوب افغانستان باشد. بیشتر مردم در جنوب، پیرو فرقهٔ نقشبندیه هستند. مذهب فقهی رایج نیز در این مناطق حنفی است (موثقی، ۱۳۸۹: ۱۹۴تا۱۹۷). افکار رایج در مناطق جنوب نیز تحت‌تأثیر شاه‌ولی‌الله، عالم متفکر و متکلم نقشبندیه، است. وی موضع‌گیری خصمانه‌ای دربارهٔ تشیع داشت و

ازنظر دیدگاه‌های بنیادگرایانه، به‌گونه‌ای مشابه وهابیان بود (عصمت‌الهی و همکاران، ۱۳۷۸: ۹۴تا۹۷). آموزه‌های فکری شاه‌ولی‌الله با سابقۀ بیشتر در مدارس سنتی پاکستان نیز وجود دارد.

۵. قومیت و طالبان (الگوی پشتونْوالی)

یکی از عوامل مهم زمینه‌ساز برای ظهور و شکل‌گیری طالبان، عامل قومیت است. افغانستان کشوری چندقومیتی مسلمان است. بزرگ‌ترین گروه غالب قومی، پشتون‌ها (پسان‌ها[1] یا پوشتون‌ها[2] یا پختون‌ها[3]) هستند که در حدود ۴۰تا۴۲ درصد از جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند. دیگر گروه‌های قومی بزرگ افغان شامل: تاجیک با ۲۷تا۳۰ درصد و هزاره‌ها با ۱۵درصد و ازبک و ترکمن با ۹تا۱۰ درصد از کل جمعیت افغانستان هستند. نورستانی، پشه‌یی، ایماق و اقوام حداقلی در افغانستان نیز ۱۳درصد باقی‌مانده از جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهند (کولینز،[4] ۲۰۱۱: ۷).

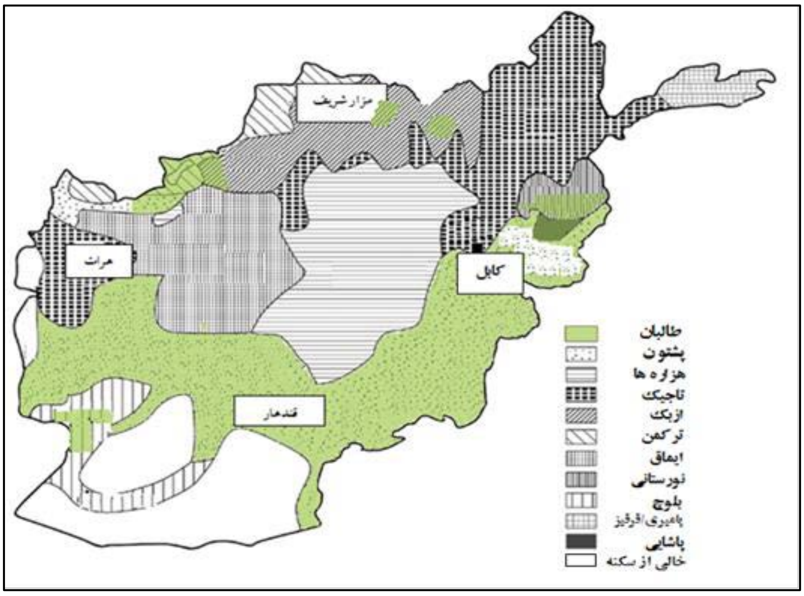
پشتون‌ها به‌عنوان بزرگ‌ترین گروه قومی افغان‌ها و تقریباً تمامی شورشیان امروز داخل کشور افغانستان به‌حساب می‌آیند. طالبان (به‌معنای واقعی کلمه «طلبه‌ها یا دانش‌آموزان سنتی مذهبی») به‌عنوان یک گروه سازمان‌یافته در سال ۱۹۹۴ شروع شده است. اگرچه این جنبش و گروه توسط پشتون‌های افغانستان رهبری می‌شد؛ ولی از همان ابتدا توسط پاکستانی‌ها حمایت شد. پشتون‌ها بیش از چهارصد قبیله و طایفه هستند. جنگ و زندگی پناهندگی و آوارگی و طالبان، قدرت رهبران قبیله‌ای و طایفه‌ای را ازبین برده‌اند. پشتون‌ها اکثراً در بخش‌های شرقی و جنوبی افغانستان زندگی می‌کنند؛ درحالی‌که حدود ۱۲میلیون پشتون در افغانستان وجود دارد، دو برابر این مقدار از پشتون‌ها در بخش‌های عمدتاً شرقی پاکستان در خیبر پختونخوا (استان مرزی شمال غربی سابق) زندگی می‌کنند. عده‌ای نیز در مناطق قبیله‌ای فدرال (FATA) و بلوچستان و در اطراف کراچی زیست دارند؛ جایی که ۲۴هزار کیلومتر مرز میان افغانستان و پاکستان است و اغلب توسط قبایل پشتون که در نزدیکی آن زندگی می‌کنند، نادیده گرفته شده است. شاید بزرگ‌ترین خط گسل بین پشتون‌ها در داخل افغانستان، بین پشتون‌های جنوب یا درانی و پشتون شرقی یا غلزایی است. در داخل پاکستان، قبایل پشتون در نواحی قبیله‌نشین فدرال پاکستان و جاهای دیگر، گروه‌های شورشی خود را در سال‌های اخیر شکل داده‌اند که یکی از قابل‌توجه‌ترین آن‌ها، گروه تحریک طالبان پاکستان[5] است (کولینز،[6] ۲۰۱۱: ۷).

مراکز اصلی طالبان در شهر قندهار، مرکز اصلی پشتون‌ها در افغانستان است. قندهار به‌عنوان نقطۀ کلیدی فرهنگی و سیاسی برای رژیم طالبان محسوب می‌شود. این شهر در جنوب افغانستان به‌عنوان خانۀ ملامحمد عمر، رهبر معنوی طالبان است (نونان،[7] ۲۰۰۱). طالبان از مناطق پشتون ریشه گرفته‌اند و بخش قریب‌به‌اتفاق آن‌ها نیز از بین خود پشتون‌ها هستند. در دهۀ ۱۹۹۰، طالبان به استخدام جنگجویانی از تمام مناطق افغانستان و همکاری با فرماندهانی از سراسر کشور، شامل هزارها و ازبک‌ها و تاجیک‌ها پرداختند. نمونه‌هایی از این‌ها در فاریاب، مناطقی از هزاره‌جات، پروان، بغلان و بدخشان دیده می‌شد (EASO، ۲۰۱۲: ۱۹).

---

1. Pathans
2. Pushtuns
3. Pakhtoons
4. Collins
5. Tehrik-e-Taliban Pakistan
6. Collins
7. Noonan

نقشهٔ ۴. پراکنش جغرافیایی قومی و استقرار طالبان



منبع:Maps of World.Com، Adapted by Authors

مقام سابق طالبان، «عبدالسلام ضعیف»، اظهار داشت که جنبش طالبان از مناطق پشتون شروع شده و اغلب طالبان از بین پشتون‌هاست؛ اما این انگاره که میراث قبیله‌ای برای طالبان اهمیت دارد، تصوری غلط است. باتوجه‌به اظهارات ضعیف، میراث قبیله‌ای امری کاملاً اتفاقی بود و در گسترش بیشتر طالبان نقشی بازی نمی‌کند. این اظهارات ضعیف، به‌نظر خود طالبان، تلاشی برای برادری مسلمانان بدون هیچ‌گونه محدودیت است. بااین‌حال، ایدئولوژی و حکومت طالبان، تا حدود زیادی براساس اصول قبیله‌ای الگوی پشتونی «پشتونْوالی» است. (InternationalCrisisGroup، ۲۰۱۲). آن‌ها همچنین متهم به برخی قتل‌عام‌های شدید علیه گروه قومی هزاره‌ها، بین سال‌های ۱۹۹۶تا۲۰۰۱ هستند. (Human Rights Watch، ۲۰۱۲).

سیپای آذربایجانی مقدم[1] علیه کلیشهٔ طالبان به‌عنوان یک جنبش پشتون تلاش می‌کند. او معتقد است که مدارس پاکستان دارای تعداد زیادی دانشجوی تاجیک و ازبک از بدخشان است (آذربایجانی مقدم، ۲۰۰۹: ۱۶۶).

آنتونیو گیوستوزی[2] نشان می‌دهد که این جنبش تا حدود زیادی پشتون است. در سال ۲۰۱۰، تا حدود ۹۵درصد از نیروهای طالبان از بین پشتون‌ها بودند. البته آنتونیو گیوستوزی اینکه طالبان هویت خود را به‌عنوان جنبش پشتون نمی‌داند، به‌رسمیت می‌شناسد (گیوستوزی، ۲۰۱۰: ۷۳). توماس روتینگ[3] اذعان می‌کند که طالبان هنوز عمدتاً یک جنبش پشتون است؛ اما به‌لحاظ سیاسی ایدئولوژی ناسیونالیستی پشتونی ندارند. ایدئولوژی مذهبی‌شان فراتر از مرزهای قومی است (روتیگ،[4] ۲۰۱۰: ۶۱). پشتون‌ها به‌وسیلهٔ قبایل خود و روش‌های عامی و سنتی خود شناخته شده‌اند. باوجوداین، ساختار قبیله‌ای آن‌ها به‌شدت از جنگ متأثر شده است. بسیاری از پشتون‌ها که در اردوگاه‌های پناهندگی پاکستان رشد کرده‌اند، مسیر و ریشه‌های قبیله‌ای خود را ازدست داده‌اند. این امر آن‌ها را به‌سوی تأثیرپذیری از شخصیت‌های مذهبی، به نام ملاها و رهبران غیرقبیله‌ای سوق داده است (کولینز، ۲۰۱۱: ۹). فرهنگ

1. Sippi Azarbaijani-Moghaddam

2. Antonio Giustozzi
3. Thomas Ruttig
4. Ruttig

پشتون حول محور «پشتونْوالی» مفتخر به نشانه‌های فرهنگی قبل از اسلام خود است. این افتخار موردتأکید پشتون‌ها شامل: مهمان‌نوازی و حفاظت از زن و انتقام است. فرهنگ پشتون‌ها به حفظ استقلال افغانستان کمک کرد؛ اما از آن یک مکان متمرد و سرپیچی‌کننده از قانون و نظم، مملو از خشونت‌های داخلی، در داخل و بین خانواده‌ها و طوایف است. این امر سبب‌شده تا تضاد بین عموزاده‌ها، موضوعی در بسیاری از داستان‌های این بخش از جهان باشد. بااین‌حال، پشتون‌ها یک سنت مجامع قبیله‌ای یا لوئی جرگه دارند که به آن‌ها برای حل مشکلات و تصمیم‌گیری‌های گروه کمک می‌کند.

ازنظر ایدئولوژیک می‌توان گفت که طالبان میان عقاید وهابی و دیوبندی با رسوم پشتون، نوعی پیوند بسته بود و این ازدواج به‌طور واقعی هم رخ داده بود. در افغانستان نیز بن‌لادن یکی از دختران خود را به همسری ملاعمر درآورد و یکی از پسران بن‌لادن در افغانستان با دختر یکی از پیروانش ازدواج کرد. اتحادی که روش تروریستی را برای پیشبرد عقاید خود موجه می‌داند (اطهری، ۱۳۹۰: ۲). رهبر جمعیت علمای اسلام، خود پشتون درانی و با پشتون‌های جنوب افغانستان از یک قبیله است. این حزب سیاسی پاکستان در شکل‌گیری و پرورش اعضای فعال جنبش طالبان نقش اساسی داشت (رشید، ۱۳۸۰: ۲۴). در هنگام به‌وجودآمدن جنبش، انگیزه‌ای قوی برای بازگرداندن ظاهر شاه سابق افغانستان، درمیان قبایل درانی به‌وجود آمده بود. شاه سابق نیز از همین قبیله است. ازنظر پشتون‌ها و طالبان که برآیندی از اسلام افراطی و فرهنگ پشتون است، تمامی مسئولیت‌ها فقط باید در اختیار یک قوم باشد. زنان حق احراز هیچ مسئولیتی را ندارند. درنهایت باید گفت که سنت‌های قومی پشتون‌ها که با عنوان «پشتونوالی» فرموله شده‌اند، با مکتب‌های سلفی و دیوبندی در قالب طالبانیسم سازگار شده است (اطهری، ۱۳۹۰: ۴). ازنظر پیتر مارسدن، طالبان، حداقل به‌طور عمده از آداب‌ورسوم افغان دربارهٔ اسلام «پشتونْوالی» بهره می‌برند (مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۱۷).

۶. عدم‌توسعه‌یافتگی

افغانستان کشوری توسعه‌نیافته است. درزمینهٔ سواد و رفاه اقتصادی و اجتماعی و شاخص‌های دیگر توسعه‌یافتگی جزو کشورهای به‌شدت عقب‌مانده است. دراینجا، نگارندگان سعی دارند نقش عامل توسعه‌نیافتگی و به پیروی از آن، توسعه‌نیافتگی سیاسی و انطباق آن با توسعه و گسترش طالبان را موردبررسی قرار دهند. رشد بنیادگرایی از همان ابتدا ریشه در عامل توسعه‌نیافتگی در افغانستان دارد. مردم به‌علت زندگی معیشتی و فقر و کم‌سوادی یا بی‌سوادی نتوانسته‌اند بر عوامل طبیعی غلبه کنند و شبکه‌ای از ارتباطات و تعاملات ملی را شکل دهند و همچنان مقهور طبیعت و جغرافیای شکنندهٔ سرزمینشان مانده‌اند. این عامل، نخستین دلیل بر نقش توسعه‌نیافتگی بر حرکت جامعه به‌سمت انزواگرایی و بیگانگی بین ملت افغانستان است که همان‌طورکه در بالا اشاره شد، این امر خود از عوامل زمینه‌ساز رشد افراط‌گرایی ازجمله طالبان است؛ اما تفاوت شیوهٔ زندگی مردم و میزان بهره‌مندی آن‌ها از رفاه و سواد و عوامل توسعه‌بخش دیگر، در شدت و ضعف افراط‌گرایی نقش داشته‌اند.

شهرهای قندهار و هرات و کابل روی هلالی واقع شده‌اند که سالیان دراز تحت‌تأثیر افکار صوفیانه دو خاندان با نفوذ در افغانستان قرار دارند: یکی خاندان مجددی و دیگری خاندان گیلانی. خاندان نخست به حضرت‌های شور بازار معروف‌اند و نزد تمام پشتون‌ها و حتی شیعیان احترام دارند. اولین رئیس حکومت مجاهدان پس از پیروزی، حضرت صاحب مجددی، از همین خاندان بود؛ اما خاندان گیلانی بیشتر در جنوب نفوذ دارند. تصوف رایج در جنوب با هرات فرق دارد. در هرات «پیرها» اغلب عالم‌اند؛ اما در قندهار پیرها اغلب بی‌سوادند (موثقی، ۱۳۸۹: ۱۹۴تا۱۹۷). «جمعیت علمای اسلام» که بسیاری از کودکان پشتون را در مدارس خود پرورش داده بود، بهترین ابزار برای پی‌ریزی چنین جنبشی بود. طالبان که به نواحی کمتر توسعه‌یافتهٔ پاکستان و افغانستان تعلق داشتند، هر آنچه در مکتب

قرآن پاکستان آموخته بودند را با عادات و سنت‌های خود آمیختند. آن‌ها در تعصب و سخت‌گیری از عقاید وهابی و دیوبندی نیز فراتر رفتند (اطهری، ۱۳۹۰: ۵). تاجیک‌ها (برخلاف پشتون‌ها) غیرقبیله‌ای هستند و بر جمعیت کابل، مزار شریف و هرات تسلط دارند. اغلب تاجیک‌های غیرشهری در سراسر بخش شمال شرقی کشور که ازجمله درهٔ معروف پنج شیر را شامل می‌شوند، گسترش یافته‌اند؛ درحالی‌که بسیاری از تاجیک‌ها کشاورز هستند.آن‌ها «در طول تاریخ، بستر جامعهٔ تجاری و بوروکرات‌ها و روحانیون تحصیل‌کرده در افغانستان بوده‌اند» (بارفیلد،[1] ۲۰۱۰: ۲۶و۲۷). بسیاری از تحلیلگران بر این باور بودند که تشکل‌های تاجیک تحت فرمانده سابق، احمدشاه‌مسعود، مؤثرترین مبارزان در جنگ ضدشوروی بودند. آن‌ها هستهٔ ائتلاف شمالی را در پاییز سال ۲۰۰۱ تشکیل دادند (کولینز، ۲۰۱۱: ۸).

براثر محدودیت سواد بین مردم پشتون در جنوب و شرق کشور نسبت‌به هرات و شهرهای فارسی زبان، این قومیت براثر کم‌آگاهی و باقی‌ماندن در سنت‌های قبیله‌ای و آگاهی کم از متون دینی، به تفسیر قبیله‌ای و سنتی مبتنی‌بر فرهنگ بومی خود که بر خشونت و تعصب و... تأکید دارد پرداخته‌اند. این امر، زمینه را برای گرایش‌های افراطی از دین فراهم کرده است. طالبان پشتون‌محور با تاریخ اسلام و افغانستان، علوم دینی، تفسیر قرآن و پیشرفت علمی و سیاسی جهان اسلام در قرن بیستم کاملاً بیگانه‌اند. بنیادگرایی اسلامی در قرن بیستم دارای تاریخ طولانی مباحث علمی مکتوب است، اما طالبان از چنین چشم‌انداز و سابقهٔ تاریخی بی‌بهره‌اند. آنان هیچ‌گونه دیدگاه مدون و تحلیل علمی از تاریخ اسلام و افغانستان ندارند. طالبان از مباحثاتی که دربارهٔ بنیادگرایی اسلامی در سراسر جهان جریان دارد، اطلاع چندانی ندارند و درکشان دربارهٔ تاریخ کشورشان از این هم کمتر است. چنین بی‌اطلاعی نوعی واپس‌گرایی به‌وجود آورده است که برای طالبان جای هیچ‌گونه بحث و مناظره‌ای، حتی با هم‌کیشان مسلمانشان، باقی نگذاشته است (رشید، ۱۳۸۰: ۱۵).

در جذب نیرو توسط طالبان، فقر مالی و عدم‌رفاه نقش مهمی را بازی می‌کند. شورای بین‌المللی امنیت و توسعه[2] (ICOS)، پس از پایان عملیات بزرگ نظامی با عنوان «مشترک» در مارس ۲۰۱۰ و در ولایت هلمند، چهارصد مرد را در مناطقی که قبلاً تحت سلطهٔ طالبان بوده است، موردمصاحبه قرار داده است. ۵۷درصد از افراد مصاحبه‌شونده انگیزه‌های اقتصادی و فقر را دلیل اصلی جذب توسط طالبان می‌دانستند (ICOS، ۲۰۱۰: ۲تا۳). عامل اصلی در جذب نیرو وضعیت جمعیتی است. بیش از نیمی از جمعیت افغانستان زیر ۱۹ سال است. مسئولان در افغانستان نمی‌توانند جواب‌گوی نیازهای نسل جدید باشند. فقدان آموزش‌وپرورش، نرخ بالای بیکاری، فقدان چشم‌انداز آینده، به‌نوبهٔ خود اساس پیداکردن راه جایگزین برای امرار معاش توسط افراد جوان است (گوستوزی،[3] ۲۰۰۹: ۲۵۸). پرداخت‌های طالبان برای خدمات و فعالیت‌های مبارزان محلی است که انگیزهٔ اصلی برای پیوستن به مبارزه برای به اصطلاح طالبان درجهٔ دو است. ازآنجاکه نرخ بالای بیکاری، سیستم پاره‌وقت مبارزان را توسعه داده است، آن‌ها بعد از انجام عملیات حقوقشان را دریافت می‌کنند (کیلکولن،[4] ۲۰۰۹: ۳۹). طبق گزارش «مؤسسهٔ گزارش جنگ و صلح»،[5] بیش از ۷۰درصد از جنگجویان جوان طالبان برای پول مبارزه می‌کنند و نه برای ایدئولوژی (زراک،[6] ۲۰۰۹: ۵۳). یک منبع محلی توضیح داد، در مناطقی که با بیکاری گسترده مواجه‌اند، پیشنهاد پرداخت انگیزه‌ای قوی برای جذب در طالبان یا هر گروه تروریستی دیگر است (Telephone Interview، ۲۰۱۲).

---

1. Barfield

2. The International Council on Security and Development
3. Giustozzi
4. Kilcullen
5. Institute for War and Peace Reporting
6. Zerak

برای مثال، براساس گفته‌های یک فرمانده طالبان در ولایت لوگار[1] در سال ۲۰۱۱، در طول هر ماه، ۲۴۰ دلارِ آمریکایی به مبارزان خود پرداخت کرده است و ۱۷۰تا۲۴۰ دلار نیز به‌صورت اضافی برای حمله به یک مدرسه و کلینیک یا سد به آن‌ها پرداخت کرده است. حمله به نیروهای آیساف، درآمدی حتی بالاتر از این دارد (International Crisis Group، ۲۰۱۲). در نواحی که طالبان بسیار قوی است، انگیزۀ اقتصادی اهمیت خود را ازدست می‌دهد؛ اما در جایی که طالبان ضعیف است، فرصت‌طلبی و انگیزۀ اقتصادی، عامل محرک قوی‌ای برای مبارزه است. افراد ناراضی و رانده‌شده یا جوامع، حامی ایدئولوژی طالبان نیستند؛ بلکه به‌راحتی می‌توان عامل کشیده‌شدن آن‌ها به‌سمت طالبان را در پول دید (EASO، ۲۰۱۲: ۳۰).

ترس از ریشه‌کنی مزارع خشخاش توسط دولت یا نیروهای خارجی، از دلایل پیوستن به شورشی‌هاست. یکی دیگر از راه‌های اقتصادی جذب نیرو توسط طالبان، معافیت از پرداخت مالیات برای خانواده‌های مبارزان است (SOI، ۲۰۱۲: ۶).

درکل، دررابطه‌با هم‌بستگی بین توسعه‌نیافتگی و ظهور و گسترش طالبان، باید گفت هر منطقه‌ای که ازلحاظ شاخص‌های توسعه مانند سواد و رفاه و خودآگاهی سیاسی در جایگاه پایین‌تری قرار دارد، زمینۀ بیشتری برای رشد و نمو طالبان دارد.

۷. پراکنش جغرافیایی مدارس و اردوگاه‌های آموزشی

طالبان در اصل، دانشجویان مذهبی (طلبه‌ها) در مدارس دیوبندی و وهابی در پاکستان بودند (زائف،[2] ۲۰۱۰: ۳۰). در سال ۱۹۹۴، فرماندهان بنیان‌گذار جنبش طالبان، عمدتاً از ملّاهای درجه اول گروه‌های پیشرو دانشجویان مذهبی بودند (برچ‌گروینک،[3] ۲۰۱۰: ۵۴). در طول رژیم طالبان، مهم‌ترین کارویژه‌های رسمی در تمام سطوح به ملّاها و وزرا و معلمان داده می‌شد. از سال ۲۰۰۲ به بعد، تمام فرماندهان و رهبران پس‌زمینۀ آموزش مذهبی داشتند (گیوستوزی و ابراهیمی، ۲۰۱۲).

شبکه‌های مذهبی و روحانی پس از سال ۲۰۰۱، نقش مهمی را در احیای طالبان بازی کردند. دانشجویان (طلبه‌ها) برای موعظه و تأسیس مدارس خود از مدارس پاکستان به افغانستان برگشتند. شمار مساجد و مدارس مذهبی در افغانستان پس از سال ۲۰۱۱، به‌طور پیوسته درحال افزایش است و بسیاری از آن‌ها به پایگاه‌های پشتیبانی مهم برای طالبان تبدیل شد (روتیگ،[4] ۲۰۰۹: ۱۸۱).

این مدارس به مرزهای جغرافیایی توجه ندارند، بلکه به منشأ خود در هند تأکید دارند. برخی از این مدارس با گروه‌های کوچک بنیادگرا مانند (اهل حدیث) ارتباط دارند؛ اما اکثر آن‌ها ازلحاظ فکری به مدارس دیوبندی در شمال پاکستان وابسته هستند. این مدارس نیز خود به جنبش اصلاح‌طلب مسلمان قرن هیجده بازمی‌گردد که رهبری آن را شاه‌ولی‌الله و پسران وی در دست داشتند. در سال ۱۸۶۷، مدرسه‌ای در نزدیکی دهلی در روستای دیوبند تأسیس شد. این جنبش از تصفیۀ اسلام از نفوذ بیگانه حمایت می‌کند (متکالف،[5] ۱۹۸۲؛ روی،[6] ۲۰۰۲: ۹).

در کنار این مدارس، کمپ‌ها یا اردوگاه‌هایی برای تعلیم و آموزش نیروهای طالبان در دو سوی مرزهای پاکستان و افغانستان در مناطق پشتون‌نشین ایجاد شده است. در دهۀ ۱۹۸۰، اردوگاه‌های پناهندگان در پاکستان، پایگاه مهمی برای جذب نیرو بودند. پناهندگان افغانی برای دریافت اقامت موقت از دولت پاکستان و دسترسی به خدمات اساسی امرارمعاش نیاز به ثبت‌نام در یکی از احزاب سیاسی شناخته‌شدۀ مجاهدی داشتند. ازاین‌طریق، ارتباط با گروه‌های مسلح فراهم می‌شد.

1. Logar
2. Zaeef
3. Borchgrevink
4. Ruttig
5. Metcalf
6. Roy

مردان جوانی که در این اردوگاه‌های پناهندگی زندگی می‌کردند، اغلب از انگیزهٔ بالایی برای کار خود به‌منظور جهاد علیه روس‌ها و آزادسازی کشورشان برخوردار بودند (بارفیلد،[۱] ۲۰۱۰: ۲۳۸و۲۳۹). این کمپ‌ها، هنوز هم پایگاه مهم جذب نیرو در آغاز شورش‌های پس از سال ۲۰۰۱ هستند (گوستوزی و ابراهیمی، ۲۰۱۲). به‌عنوان مثال، یکی از پایگاه‌های مهم جذب نیرو برای طالبان، اردوگاه گیردجنگل[۲] در تپه‌های چغا[۳] (چغاتپه) است. یک پایگاه اصلی برای حمایت از جناح حزب اسلامی، اردوگاه پناهندگی شامشاتو[۴] در نزدیکی پیشاور است (گوستوزی، (گوستوزی، ۲۰۰۸: ۴۵).

تعداد زیادی از طالبان افغانستان، حتی آن‌هایی که در افغانستان جذب می‌شوند، در اردوگاه‌ها یا مکان‌هایی در پاکستان آموزش می‌بینند. نمونه‌ای از آن خانه‌ای در وانا در جنوب ولایت وزیرستان است. یک فرماندهٔ طالبان شاهد آموزش ۲۰تا۵۰ نفر توسط ISI در یک محل بوده که از جلیقه‌های انتحاری[۵] و اتومبیل بمب‌گذاری‌شده[۶] (بمب‌های دست‌ساز[۷] و جاسازی‌شده[۸] جاسازی‌شده[۸] در اتومبیل حامل) استفاده می‌شده است. باتوجه‌به تحلیل‌های والدمن، این شبکه‌های انتحاری به‌وسیلهٔ پاکستانی‌ها، اعراب، چچنی‌ها و دیگر خارجی‌هایی که از این نوجوانانی که از این مدارس استفاده می‌کنند، بهره می‌برند.

درکل، این مدارس و اردوگاه‌ها حلقهٔ تعاملی بین افغان‌ها و به‌ویژه پشتون‌ها با اندیشمندان و کارگزاران دیوبندی و وهابی هستند. حلقهٔ گسترده‌تر تعامل در منطقهٔ جغرافیایی، استقرار پشتون‌ها در دو سوی مرز پاکستان و افغانستان است که به‌دلیل زبان، قومیت، فرهنگ و ساختارهای قبیله‌ای مشترک بین پشتون‌های دو کشور، زمینهٔ مناسبی را برای پرورش و آموزش طلبه‌ها در مدارس و اردوگاه‌هایی که در منطقهٔ پشتون‌نشین واقع شده‌اند، فراهم می‌کند. در طرف پاکستانیِ پشتون‌ها، مدارس دیوبندی در مناطقی مانند خیبر پختون‌خواه، وزیرستان (شمالی و جنوبی)، کویته و پیشاور ایجاد شده است و در ادامهٔ پناهندگان افغانی که اکثراً پشتون بودند، به این مناطق پشتون‌نشین پناهنده شدند. این تعالیم مدرسه‌ای و پناهندگی و نیز رفت‌وآمدهای درون‌قومی سبب شد که به‌هنگام بازگشت این افراد به افغانستان، به‌همراه طلبه‌های پاکستانی با اکثریت پشتون‌تبار در منطقهٔ جنوبی و شرقی افغانستان (منطقهٔ پشتون‌نشین) استقرار یافته و با عنوان طالبان به تلاش برای به‌دست‌آوردن قدرت و حاکمیت بر کل افغانستان بپردازند. همان‌طورکه قبلاً گفته‌شد، جامعهٔ پشتون و در مرحلهٔ بعد، بیشتر نقاط افغانستان، به‌دلیل شکاف‌های جغرافیایی، ژئوپلیتیک شکننده، مذهب، شکل قومی و عدم‌توسعه‌یافتگی، زمینه را برای رشد و گسترش این جریان فراهم کرد.

۸. نتیجه‌گیری

در این مقاله ما سعی کردیم ضمن معرفی جریان و اندیشه‌ای به نام طالبان، به بررسی و تحلیل زمینه‌های ژئوپلیتیکی آن بپردازیم. همان‌طورکه در ادامه توضیح داده می‌شود، عوامل و زمینه‌های ژئوپلیتیکی به‌شکلی سیستماتیک و در ارتباطی معنادار با یکدیگر سبب رشد و گسترش طالبان شده‌اند. اولین عامل و زمینهٔ ژئوپلیتیکی مؤثر بر شکل‌گیری طالبان و هر جریان افراطی دیگر در افغانستان، ساختار گسیختهٔ جغرافیایی این کشور است. رشته‌کوه‌های مرتفع، تودرتو، با قلل و پشته‌ها و دره‌های متعدد، مانعی بزرگ بر سر راه تعاملات فرهنگی و اجتماعی در افغانستان و تکوین چندین حوزهٔ جغرافیای فرهنگی کاملاً مجزا و با الگوهای هویتی مختلف در طول زمان، به‌جای یک جغرافیای فرهنگی منسجم و مبتنی‌بر هویت جمعی پیکروار کلان ملی شده است. این امر، سبب شکل‌گیری نظامِ به‌شدت قبیله‌ای و گسیخته

1. Barfield
2. Girdjangle
3. Chagai hills
4. Shamshatoo
5. Suicide vests
6. Car bombs
7. IEDs
8. VBIEDs

شده است که این عامل به‌همراه دوری و فواصل مراکز جمعیتی از یکدیگر زمینه را برای رشد طالبان فراهم آوره است. در نبود تعامل و هویت کلان و باوجود مناطق جمعیتی منزوی و مبتنی‌بر نظام قبیله‌ای و همچنین فقدان ساختار کنترل دولتی، جریان‌های افراطی ازجمله طالبان با اشغال جداگانه و کم‌هزینهٔ هریک از این مناطق، پایگاه عظیمی را بین قبایل و خرده‌فرهنگ‌ها به‌دست آورد. گروه حقانی به‌عنوان یکی از شاخه‌های طالبان، محصول همین ویژگی نظام قبیله‌ای و انزوای مناطق جمعیتی است. گسیختگی بین شهر و روستا و انزوا و خودمختاری روستاها نیز همان‌طورکه قبلاً گفته‌شد، زمینهٔ مناسبی برای نفوذ و گسترش طالبان بوده است.

این شکاف‌های جغرافیایی در داخل افغانستان، به‌همراه محیط ژئوپلیتیکی شکنندهٔ افغانستان و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، زمینه را برای رشد و نمو جریان طالبان فراهم کرده است. در کنار این عوامل، عامل مذهب نیز به‌دلیل تعصبات شدید مذهبی به‌همراه تفسیر بومی و خشن از اسلام در بسیاری از مناطق افغانستان که سنی مذهب و تحت‌تأثیر جریانات نقشبندیه هستند، زمینهٔ افراط‌گرایی را مهیا کرده است. عامل مذهب در پیوند با قومیت در افغانستان معنای بیشتری پیدا می‌کند. طالبان در اثر انتشار عقاید وهابی و دیوبندی و پیوند آن‌ها با جغرافیای فرهنگی پشتونی و فرهنگ عمومی «پشتونوالی» ظهور کرد و در پیوند با عوامل ژئوپلیتیکی دیگر گسترش یافت. توسعه‌نیافتگی، ازجمله فقر و بی‌سوادی در افغانستان و شدت آن در برخی مناطق قومی و نیز مناطق روستایی و حوزه‌های جمعیتی منزوی، سبب ضعف اقتصادی و ناآگاهی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی مذهبی شده و این امر، سبب جذب آسان افراد و گروه‌ها در طالبان به‌سبب حمایت مالی و بهره‌گیری از عدم‌آگاهی آن‌ها می‌شود. مدارس و اردوگاه‌های آموزشی و شکل پراکنش جغرافیایی آن‌ها در سرزمین‌های مرزی بین پاکستان و افغانستان در محدودهٔ شرقی و جنوبی و در بین قوم پشتون، یکی دیگر از زمینه‌های ظهور و گسترش طالبان در افغانستان است. همان‌طورکه گفته‌شد، تمامی این عوامل در پیوندی سیستماتیک با یکدیگر سبب ظهور و گسترش طالبان در کشور افغانستان شده‌اند. بنابراین، ساختار جغرافیای طبیعیِ ازهم‌گسیختهٔ افغانستان سبب گسیختگی جغرافیای فرهنگی و اجتماعی افغان‌ها شده که خود سبب شکاف‌های هویتی و جداگزینی‌های سیاسی شده است. این گسیختگی در کنار جغرافیای فرهنگی خاص قومیت پشتون و جریان‌های مذهبی نقشبندیه و دیوبندی سبب ظهور نوعی افراطی‌گری به نام طالبان شده است که براساس ضعف قدرت مرکزی و نبود قدرت فائقه در سراسر کشور و نیز فقدان پیوستگی و هم‌بستگی ملی و مشکلات اقتصادی و ناآگاهی مردم و نیز استقرار افغانستان در موقعیت شکنندهٔ ژئوپلیتیکی و دخالت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شروع به گسترش کرد و به یک عنصر بی‌رقیب در کشور افغانستان تبدیل شد.

فهرست منابع

اطهری، س.ح.(۲۰ جوزا ۱۳۹۱)؛ «**بازنمایی بنیادهای فکری طالبان و القاعده**»، مهرنامه، ش.۱۰، س۲، چاپ مجدد در هفته‌نامهٔ ائتلاف ملی، درج در: *http://www.mehrnameh.ir/article/1736*.

حیدری، م. ش. (۱۳۸۸)؛ «**سلفی‌گری نوین در تقابل با راهبرد وحدت اسلامی**»، مجلهٔ طلوع، ش۲۷، س۸.

رجاء، ع. ا.(۱۳۸۶)؛ «**طالبانیسم؛ حرکت طالبان در میان جنبش‌های اسلامی**»، پژوهش‌سرای تاریخ افغانستان، درج در: *http://afghanistanhistory.net/home/index.php?option=com_content&task=view&id=34&Itemid=1*.

رشید، احمد(۱۳۸۰)؛ **طالبان؛ اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید**، مترجم: ا. شفایی و ص. باقری و ح. رضایی خاوری، انتشارات دانش هستی.

عصمت الهی، م. هـ و همکاران(۱۳۷۸)؛ **جریان پرشتاب طالبان**، تهران: الهدی.

فرجی‌راد، ع. و درخور، م. و ساداتی، س. ه.(۱۳۹۰)؛ «**بررسی روند دولت‌ملت‌سازی در افغانستان و موانع پیش‌رو**»، مجلهٔ دانشنامه. ش۸۰.

مارسدن، پیتر. (۱۳۷۹)؛ **طالبان؛ جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان**، مترجم: ک. فیروزمند، تهران: نشر مرکز.

متقی، ا. و رشیدی، م.(پاییز۱۳۹۲)؛ «**تبیین ژئوپلیتیکی الگوهای اسلام‌گرایی در جهان اسلام از منظر برساخت‌گرایی**»، فصلنامهٔ علمی‌پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، ش۳۴.

موثقی، س. ا.(۱۳۸۹)؛ **جنبش‌های اسلامی معاصر**، تهران: سمت.

نصری مشگینی، ق.(مهر و آبان ۱۳۷۷)، «**استیلای طالبان بر افغانستان و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**»، ماهنامهٔ اطلاعات سیاسی‌اقتصادی، ش۱۳۳و۱۳۴.

واعظی، ح.(۱۳۸۱)؛ **افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی**، تهران: عرفان.

هایمن، آ.(۱۳۷۷)؛ **سرکوب سبعانه در افغانستان**، مترجم: م. ساقیان، تهران: دفتر مطالعات بین‌الملل.

Azarbaijani-Moghaddam, S.(2009); Northern Exposure for the Taliban, In Giustozzi, A (Ed.).(2009); *Decoding the New Taliban*, 2009, pp. 247–268.

Barfield, T.(2010); Afghanistan: A Cultural and Political History. Princeton: NJ: Princeton University Press.

Borchgrevink, K.(2010); Beyond Borders: Diversity and Transnational Links in Afghan Religious Education. The International Peace Research Institute. Human Security Report Project.

Collins, J. J.(2011); Understanding War in Afghanistan. National Defense University Press. Washington: D.C.correspondence, 12 April 2012.

Dressler, J. A.(2010); The Haqqani Network: From Pakistan to Afghanistan. Afghanistan Report 6. Institute for the Study of War. Military Analysis and Education for Civilian Leaders.

EASO.(2012); Afghanistan Taliban strategies –Recruitment. European Asylum Support Office.

Giustozzi, A.(2008); Koran, Kalashnikov and Laptop. The Neo-Taliban insurgency in Afghanistan. New York: Columbia University Press. First Edition edition(December 6, 2008).

Giustozzi, A.(2009); Decoding the New Taliban: Insights from the Afghan Field. New York: Columbia University Press. pp. 247–268.

Giustozzi, A.(2010); The Taliban Beyond the Pashtuns. Centre for International Governance Innovation (CIGI). Waterloo. Canada.

Giustozzi, A., & Ibrahimi, N.(8 February 2012); Available from http://www.areu.org.af/EditionDetails.aspx?EditionId=573&ContentId=7&ParentId=7&Lang=en-U.

Human Rights Watch.(2001); Afghanistan: Massacres of Hazaras in Afghanistan. Available from http://www.unhcr.org/refworld/docid/3ae6a87c4.html.

ICOS.(2010); Operation Moshtarak: Lessons Learned. Available from http://www.icosgroup.net/2010/report/operation-moshtarak-lessons-learned/.

International Crisis Group (ICG).(9 May 2012); Available from http://www.crisisgroup.org/~/media/Files/asia/south-asia/afghanistan/207%20The%20Insurgency%20in%20Afghanistans%20Heartland.pdf.

Kilcullen, D.(2009); Taliban and Counter-insurgency in Kunar. in Decoding the New Taliban: Insights from the Afghan Field. Edited by Antonio Giustozzi (New York: Columbia University Press, 2009). 243.

Lind, W.S.(2009); How the Taliban Take a Village. 7 December 2009. Available from http://globalguerrillas.typepad.com/lind/2009/12/on-war-325-how-the-taliban-take-a-village-lindsexton.html.

Metcalf, B.(1982); Islamic Revival in British India: Deoband. 1860-1900, Princeton NJ: Princeton University Press.

Munir, M.(2011); The Layha for the Mujahideen: an analysis of the code of conduct for the Taliban fighters under Islamic law. International Review of the Red Cross. Volume 93. Number 88. 1 March 2011.

Noonan, M.P.(2001); Geography and the Centers of Taliban Gravity. Foreign Policy Research Institute. Available from http://www.fpri.org/enotes/20011105.noonan.talibancenter.html.

Roy, O.(2002), Islamic Radicalism in Afghanistan and Pakistan, Emergency and Security Service, UNHCR, Paris.

Ruttig, T.(2010); How Tribal Are the Taleban?. AAN (Afghanistan Analysts Network). Thematic Report 04/2010. Available from http://aan-afghanistan.com/index.asp?id=865.

Ruttig, T., & Trives, S.(2009); Loya Paktia's Insurgency. In Giustozzi. A (Ed.),(2009), Decoding the New Taliban: Insights from the Afghan Field, Columbia University Press. pp. 247–268.

Telephone interview.(23 April 2012); Local Contact with Long Experience in Afghanistan who Monitors and Reports on the Afghan Context for a Major International Organization. E-mail Local Press Correspondent based in North-east Afghanistan, Telephone Interview, 23 April 2012.

Waldman, M.(28 March 2012); Available from (http://image.guardian.co.uk/sysfiles/Guardian/documents/2010/06/13/SISFINAL.pdf. (accessed 28 March 2012).

Zaeef, A. S.(2010); My life with the Taliban. New York: Columbia University Press.

Zerak, F.(2009); The Occasional Taleban. Institute for War and Peace Reporting (IWPR). Available from http://iwpr.net/report-news/occasional-taleban